

تاریخ و عقاید اسمعیلیه*

○ دکتر فاطمه کویا

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

کتاب در یک نگاه

این کتاب در یک دیباچه، یک پیشگفتار و هفت فصل به چاپ رسیده است.

فصل اول: پیشرفت غربیان در مطالعات اسماعیلی

مؤلف در این فصل ابتدا به شرح و تبیین دلایل تقسیم دین اسلام به دو بخش اساسی اهل سنت و شیعه می‌پردازد و دلیل اصلی آن را بحرانی می‌داند که بر سر جانشینی پیامبر اکرم (ص) در گرفت، وی در ادامه، مسئله تقسیم شیعیان به فرقه‌های متعدد را مطرح می‌کند و این امر را تنها به علت اختلاف نظر در خصوص تعیین امام بر حق نمی‌داند، بلکه عواملی همچون گرایشهای مختلف فکری و اختلاف در خطمشی‌ها را نیز در این امر دخیل می‌داند. او سرانجام تاریخ ظهور فرقه اسماعیلیه را که موضوع مورد نظر اوست مورد عنایت و کنکاش قرار می‌دهد و درین باره می‌نویسد: «نخستین قرن تاریخ اسماعیلیان تا حدود زیادی تاریک باقی مانده است اما از نیمه دوم قرن سوم هجری / نهم میلادی، متعاقب بیرون آمدن نهضت اسماعیلیه به صورت یک جنبش

تاریخ و عقاید اسمعیلیه دکتر فرهاددفتری

ترجمه دکتر فریدون بدره‌ای
نشر و پژوهش فرزنان
چاپ اول



○ تاریخ و عقاید اسمعیلیه

○ دکتر فرهاددفتری

○ ترجمه دکتر فریدون بدره‌ای

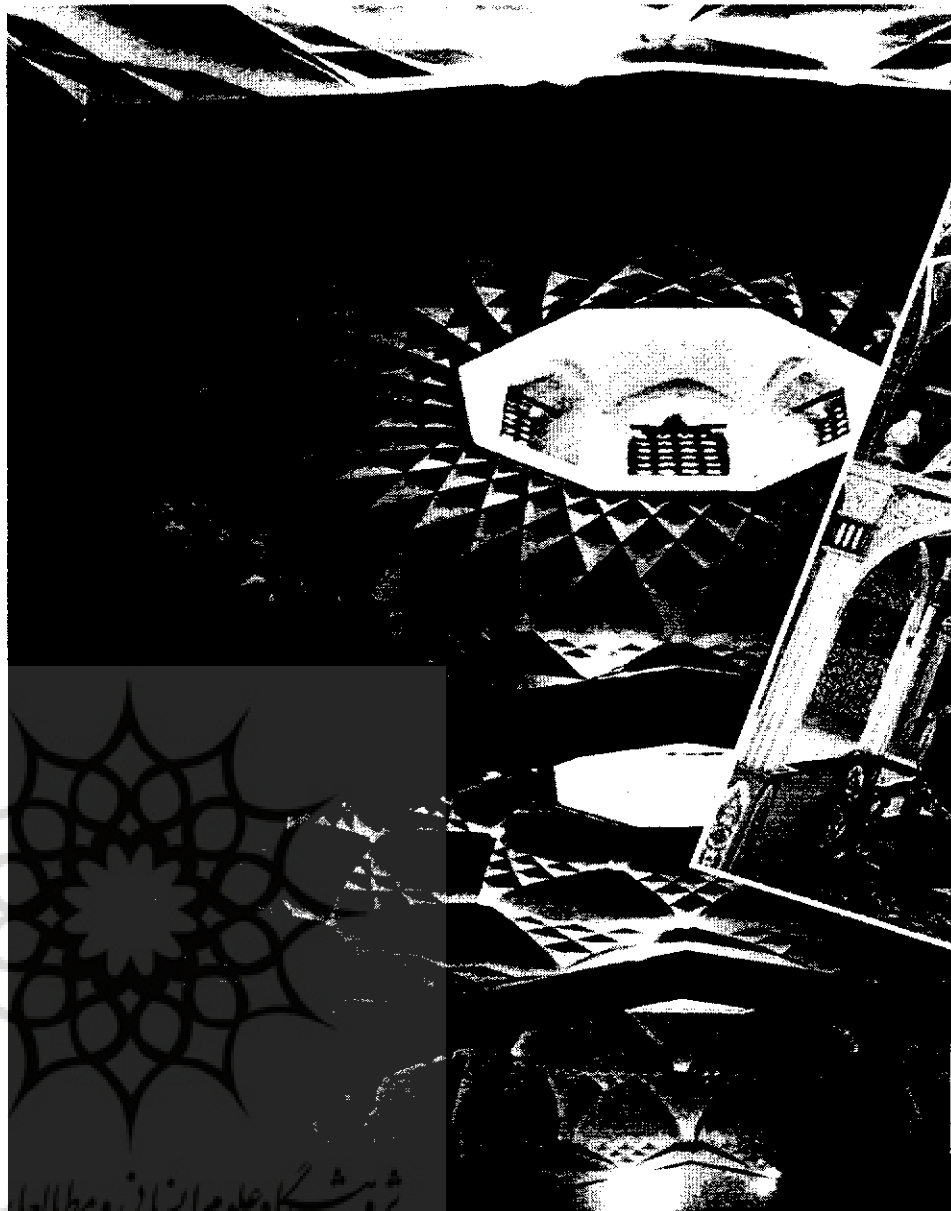
○ نشر و پژوهش فرزنان

○ چاپ اول

نخستین قرن تاریخ اسماعیلیان تا حدود زیادی تاریک باقی مانده است اما از نیمه دوم قرن سوم هجری / نهم میلادی، متعاقب بیرون آمدن نهضت اسماعیلیه به صورت یک جنبش سازمان یافته متمرکز و پویا، اسماعیلیان به سرعت تفوق پیدا کردند و از همه نهضت‌های سده‌های میانه در گذشتند

مؤلف جهت بیان دلایل افتراق دین اسلام به فرقه‌های متفاوت به بیان تاریخچه نسبتاً مفصلی از چگونگی پیدایش اسلام، حوادث و وقایع قبل و بعد از هجرت نبی اکرم (ص)، مسائل و اختلافات بعد از وفات پیامبر اسلام (ص) و بویژه نارضایتی عمومی مسلمانان پس از به خلافت رسیدن عثمان می‌پردازد و حوادث و وقایع پس از آن را مورد بررسی و کنکاش قرار می‌دهد و در ادامه درباره چگونگی به وجود آمدن و شکل گرفتن گروه‌ها و جناح‌های مختلف در داخل جامعه اسلامی و نیز زمینه پیدایش تشیع اظهار نظر می‌کند

از جمله متون بازمانده از اسماعیلیان نخستین، پاره‌هایی از کتاب «الرشد والهدایة» منسوب به داعی معروف اسماعیلی، «ابن حوشب» معروف به «منصور الیمین» است، به جز این کتاب «العالم و الغلام» است که اگر از نوشته‌های خود ابن حوشب یا پسرش جعفر نباشد، ظاهراً متعلق به همان مکتب فکری است که کتاب یاد شده پیشین بدان تعلق دارد.



نویسنده در پایان این فصل خاطرنشان می‌سازد که: «پیشرفت جدید مطالعات اسماعیلی، شاید بیش از هر یک از زمینه‌های قابل قیاس دیگر مطالعات اسلامی، مدیون کوشش‌های گروه کوچکی از دانشمندان بوده است. پیشگامان غربی در این زمینه عبارتند از: رودولف اشتروتمان، لوئی ماسینیون، ماریوس کانارد، پاول کراوس، هانری کربن، برنارد لویس و اخیراً ساموئل میکولوس استرن، مارشال جی. اس. هاجسن، ویلفرد مادلونگ، هاینتز هالم. از جمله مشهورترین پیشگامان شرقی باید از مرحوم زاهد علی، حسین بن فیض الله الهمدانی، آصف علی اصغر فیضی، محمد کامل حسین، و اخیراً عارف تامر، مصطفی غالب، و عباس همدانی نام برد. اینان، بجز کامل حسین، همه خود اسماعیلی بوده‌اند. سرانجام، باید از ولادیمیر آلکسیویچ ایوانوف یادکرد که به صورت و ایوانوف شناخته‌تر است. اهمیت او تنها از این رونویس است که: «بیشگامترین همه در مطالعات اسماعیلی است، بلکه به خاطر آن نیز هست که وی همچنین تنها محقق غربی در این زمینه است که سرتاسر زندگی علمی خود را در شرق گذرانده است.» (صص / ۳۵، ۳۶)

سازمان یافته متمرکز و پویا، اسماعیلیان به سرعت تفوق پیدا کردند و از همه نهضت‌های سده‌های میانه در گذشتند.» (ص / ۲)
در ادامه تاریخ اجمالی جنبش و تفوق اسماعیلیان و اندیشه و ادبیات اسماعیلی و مسائل و دشواریهای پژوهش در خصوص این نهضت به اختصار مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته است، و دلایل عمده این امر منحصر بودن منابع تحقیقاتی به منابع و مأخذ ضد اسماعیلی و انتساب این فرقه به گروه ملاحده و اهل بدعت و آزار و اذیت و قتل عام این گروه و در نتیجه توسل آنان به تقیه و اختفا بر شمرده شده است.
علاوه بر آنچه در پیش آمد، این فصل از کتاب به کنکاش پیرامون چگونگی آشنایی غربیان با اسماعیلیان و بررسی عقاید و نظریات ایشان پیرامون فرقه اسماعیلیه می‌پردازد. مؤلف در این فصل ضمن بیان داستانها و افسانه‌هایی درخصوص پیشوایان و پیروان اسماعیلی از زبان سیاحان و محققان غربی، درجه صحت و سقم این روایات را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد. از این گذشته در این فصل مباحث ریشه‌شناسی دقیق و موجزی در خصوص نامها والقاب متعدد این فرقه ارائه می‌شود.

نکته جالب توجه در فصل سوم آن است که نویسنده همچون نقادی منصف و بی طرف در ضمن استناد به مدارک و شواهد مستند و معتبر به نقد و بررسی روایات متفاوتی که از سوی مخالفان و موافقان این نهضت در آثار مختلف یافت می شود، می پردازد و صحت و سقم هر یک از آنها را مشخص می نماید

نزاریه تحت رهبری
اولیه مرد سختگیر و
قدرتمندی چون «حسن
صبح» موفق شدند
برای خود در دل محیطی
سنی مسلک که عمدتاً
زیر سیطره ترکان
سلجوقی قرار داشت،
دولتی مستقل
به وجود آورند

فصل دوم: منشأ و تحولات اولیه مذهب تشیع

مؤلف در ابتدای این فصل، قرن نوزدهم را بعنوان تاریخ آغازین استقرار تحقیقات اسلامی به عنوان میدان جداگانه‌ای از پژوهش در داخل رشته شرق شناسی بر می شمارد و پیشرفت این مطالعات را نتیجه تلاشها و دستاوردهای عده زیادی از اسلام شناسان، می داند، وی در ادامه به نواقص و کمبودهای موجود در این زمینه می پردازد، و جهت اثبات مدعای خود به عقاید و نظریات تعدادی از محققان غربی استناد می کند. از آن جمله به نقل از «سرنایل فریدلندر» در این باره می نویسد: «ما دانش بسیار ناقصی از ظهور و تحول گرایشهای دینی شیعی و سرچشمه‌هایی که این گرایشها از آنجا آب می خوردند داریم.» (ص / ۴۰)

نویسنده لوثی ماسینیون و هانری کربن را از جمله محققانی می داند که بر آن شده‌اند تا اقدامات و مساعی بیشتر و جدی تری را وقف بررسی اسلام شیعی کنند. اما از دیدگاه وی «علی رغم تحقیقات جدیدی که صورت گرفته، تاریخ آغاز و تحول عقیدتی شیعه بویژه در قرن اول اسلامی همچنان مبهم و متنازع باقی مانده است.» (ص / ۴۳)

مؤلف سپس جهت بیان دلایل افتراق دین اسلام به فرقه‌های متفاوت به بیان تاریخچه نسبتاً مفصلی از چگونگی پیدایش اسلام، حوادث و وقایع قبل و بعد از هجرت نبی اکرم (ص)، مسائل و اختلافات بعد از وفات پیامبر اسلام (ص) و بویژه نارضایتی عمومی مسلمانان پس از به خلافت رسیدن عثمان می پردازد و حوادث و وقایع پس از آن را مورد بررسی و کنکاش قرار می دهد و در ادامه درباره چگونگی به وجود آمدن و شکل گرفتن گروهها و جناح‌های مختلف در داخل جامعه اسلامی و نیز زمینه پیدایش تشیع می نویسد:

«جناحهای عمده، تقریباً در طی سالهای آخر خلافت عثمان شروع به شکل گرفتن کرده بودند. اما در اوضاع و احوال پس از قتل عثمان و جنگهای جمل و صفین آشکارتر به صورت دو گروه متخاصم تبلور یافتند. از این پس، این گروهها نامهایی یافتند: یاران علی (ع) «اهل العراق» و همچنین «شیعة علی» خوانده شدند، و حال آنکه دشمنان آنها «شیعة عثمان»، یا به صورت عامتر، «عثمانیه» نام گرفتند. گروه اخیر، که پس از جنگ صفین عمدتاً از اهالی شام بودند، «شیعة معاویه» نیز خوانده می شدند.» (ص / ۵۶)

در ادامه این فصل درباره تحولات فرقه شیعه در زمان حضرت علی (ع) چنین آمده است: «در طی خلافت علی (ع) بود که تغییرات مهمی در ترکیب و قدرت شیعه رخ داد. در زمان برآمدن علی (ع) به مسند قدرت، شیعه هنوز یک گروه یا دسته شخصی کوچکی بود که بیشتر از هواخواهان و یاران اولیه علی (ع) تشکیل شده بود. اما در طی چند سال بعد، شیعه با جذب عده‌ای از متقی ترین مسلمانان، همچون سران قدیم قرآء کوفه که در وفاداری نسبت به علی (ع) پایدار ماندند، بسط یافت.» (ص / ۵۷)

در نهایت این فصل با پی گرفتن مباحثی مدلل و عالمانه با تجزیه و تحلیل تاریخچه پیدایش و عقاید و نظریات گروههایی همچون: موالی (کیسانیه، کربیه)، هاشمیه، راوندیه، غلات، زیدیه، جناحیه، خراسانیه، خطابیه، شیعه اثنی عشری، و اسمعیلیه پایان می پذیرد.

فصل سوم: اسماعیلیه نخستین

این فصل با اشاره به این واقعیت تاریخی آغاز می شود که: «در سراسر تاریخ اسماعیلیه، دوره اولیه و نخستین آن، مهمترین و تاریکترین دوره آن است. این دوره از ریشه‌های نخستین نهضت در نیمه قرن دوم / هشتم شروع می شود و تا استقرار خلافت فاطمیان در ۲۹۷ / ۹۰۹، یعنی تقریباً یک قرن و نیم، ادامه می یابد.» (ص / ۱۰۹)

وی پس از آن به کمبودها و نواقصی که در زمینه اطلاعات و اخبار موثق و قابل اعتماد در خصوص تاریخ و معتقدات اسماعیلیان نخستین به چشم می خورد، اشاره می کند و دلایل عمده آنرا شکل گیری دو فرقه عمده شیعه، یعنی اثنی عشری و اسماعیلی در اوایل دوره عباسیان که در حقیقت دوران تعقیب و آزار و شکنجه این دو گروه بوده است می داند و در نتیجه توسل این گروهها به تقیه و اخفا را از نتایج قابل پیش بینی این امر به شمار می آورد.

اما واقعیت مهمتری که ذهن نویسنده را به خود مشغول می دارد و باعث تداوم مشکلات پژوهشی درین زمینه می شود «این واقعیت است که از دوره اولیه جنبش اسماعیلی آثار اصیل معدودی به جای مانده است.» و دلیل این امر آن است که «اسماعیلیان نخستین به علت آنکه در اوضاع و احوال نامساعد و متخاصمی می زیستند، ادبیات معتابیهی به وجود نیاورند و بیشتر ترجیح دادند که عقاید خویش را به طریق شفاهی تبلیغ کنند. کشف مجدد آثار اسماعیلی در دوران جدید، این گمان را تأیید می کند. به نظر می آید که اسماعیلیان اولیه تنها چند رساله پرداخته بوده‌اند که عمدتاً در میان اعضای کاملاً معتمد جامعه اسماعیلی دست به دست می گشته است. و تازه در چنین وضعی، بیشترین کوشش خود را می کردند که هویت مؤلفان این آثار را مخفی بدارند.» (صص / ۱۱۰، ۱۱۱)

از جمله متون بازمانده از اسماعیلیان نخستین، پاره‌هایی از کتاب «الرشد والهدایة» منسوب به داعی معروف اسماعیلی، «ابن حوشب»، معروف به «منصور الیمن» است، به جز این «کتاب العالم و الغلام» است که «اگر از نوشته‌های خود ابن حوشب یا پسرش، جعفر نباشد، ظاهراً متعلق به همان مکتب فکری است که کتاب یاد شده پیشین بدان تعلق دارد.» (ص / ۱۱۰)

این فصل با اشاره به باروری ادبیات اسمعیلی پس از جلوس فاطمیان بر مسند خلافت ادامه می یابد و سپس با معرفی دو کتاب تاریخی اسماعیلی دنبال می شود، اما سرانجام این نتیجه به دست می آید که: «در تمام این آثار تاریخی مراحل نخستین جنبش اسماعیل بسیار مبهم و گنگ بیان شده است.» (ص / ۱۱۱) از این گذشته از دیدگاه



نزاریان ایران، برخلاف شعارهای جوینی و مورخان بعد از او، پس از انهدام دولت و قلعه‌هایشان به دست مغولان، در حقیقت زنده ماندند، علاوه بر این دستگاه رهبری نزاری توانست پسر و جانشین منصوب او، شمس‌الدین محمد، را که مقدم امامان نزاری دوره بعد از الموت شد، پنهان و مخفی سازد

مؤلف مآخذ عمده اطلاعات محققان در خصوص این دوره، شرحها و روایات مختصری است که به وسیله ملل و نحل نویسان امامی، همچون نوبختی و قمی به رشته تحریر در آمده است.

مؤلف ضمن اشاره به پژوهشهای دقیق شرق شناسانی همچون «دوخویه و دوساسی» آنان رامتیکی بر منابع و نوشته‌های ضد اسماعیلی می‌داند و پیشرفت تحقیقات جدید اسماعیلی را مدیون مطالعات و زحمات رهگشایندة محققانی همچون: لویی ماسینیون، ایوانوف، ولویس، استرن و مادلونگ دانسته است.

نویسنده سپس شرح مبسوطی از اختلافات و بحثهایی را که بر سر جانشینی امام جعفر صادق (ع) در می‌گیرد، به رشته تحریر در می‌آورد و در ادامه به پیدایش گروههایی که زاده این حادثه تاریخی، مذهبی‌اند، اشاره می‌کند، که این فرقه‌ها عبارتند از: ناووسیه، شمیطیه، افطحیه، شیعه اثنی عشری و اسمعیلیه. و اما اسمعیلیه نخستین را بر دو گروه می‌داند: گروه اول که منکر مرگ اسمعیل در زمان حیات پدرش بودند و بر این عقیده پای می‌فشردند که او زنده است و به عنوان «مهدی» ظهور خواهد کرد و اعلام مرگ او از جانب پدر تنها از روی تقیه و به منظور حفظ جان فرزند بوده است. این گروه تحت عنوان «اسمعیلیه خالصه یا اسمعیلیه واقفه» نامیده شده‌اند. مؤلف وجه تسمیه «اسماعیلیه واقفه» را این امر می‌داند که آنها «سلسله امامان را در اسمعیل متوقف ساختند و پس از آن کسی را به امامت نپذیرفتند.» (ص / ۱۱۴) و اما گروه دوم از اسمعیلیه به مرگ اسمعیل در زمان حیات پدر معترف بودند اما، امامت را حق فرزند او «محمد بن اسمعیل» می‌دانستند و بر این باور بودند که امام جعفر صادق (ع) شخصاً پس از مرگ اسمعیل نص امامت را به نام او کرده است.

این فصل با شرح و تبیین تاریخچه زندگی «اسماعیل بن جعفر» و فعالیت‌ها و اقدامات او ادامه می‌یابد و سپس شرحی مبسوط و مفصل از تاریخ نضج گرفتن اسمعیلیه و شکل‌گیری فرقه‌هایی فرعی در درون این فرقه مذهبی، ارائه می‌شود و عقاید و دیدگاههای ویژه این گروهها، با بیانی عالمانه و مدلل مورد بررسی و کنکاش قرار می‌گیرد.

این فصل از کتاب، ظهور نهضت اسماعیلی را به عنوان یک سازمان انقلابی پرتوان در صحنه تاریخ اندکی پس از نیمه قرن سوم ه / نهم م می‌داند، از این تاریخ امر دعوت اسمعیلیان از طریق شبکه گسترده‌ای از داعیان صورت می‌گیرد که «در پشت این فعالیت شدید انفجاری، به آسانی می‌توان دست هدایت‌کننده یک رهبری مرکزی نیرومند و مخفی رادر کار دید.» (صص ۱۲۵ و ۱۲۶)

وامانکته جالب توجه در این فصل آن است که نویسنده همچون نقادی منصف و بی‌طرف در ضمن استناد به مدارک و شواهد مستند و معتبر به نقد و بررسی روایات متفاوتی که از سوی مخالفان و موافقان این نهضت در آثار مختلف یافت می‌شود، می‌پردازد و صحت و سقم هر

یک از آنها را مشخص می‌نماید.

نویسنده در ادامه در خصوص دعوت و تبلیغ اسماعیلیان و مراتب مختلف اسمعیلیه اطلاعاتی مبسوط و مدلل را در اختیار خواننده می‌گذارد.

درین فصل درباره عنایت اسمعیلیان به تأویل و توجه آنان به باطن امور چنین آمده است: «تأویلی که اسمعیلیان قدیم به کار می‌بردند، بیشتر صورت رمزی و کبالی داشت، یعنی مبتنی بود بر خواص نمادین اعداد و حروف. غرض از تأویل باطنی، که اسمعیلیه به طور گسترده از آن سود می‌جستند، این بود که از روی باطن چنان پرده برگرفته شود که حقیقت معنوی واقعی آن آشکار گردد؛ نمودار سفری بود از ظاهر به اندیشه‌های اصلی نهفته در باطن با بازپردن الفاظ به معانی اصلی آنها؛ یعنی حقایق باطنی، سپس عینیت دادن این حقایق با حکمت الهی یا فلسفه اسمعیلی. به سخنی کوتاه، گذر از ظاهر به باطن، از شریعت به حقیقت، یا از تنزیل به تأویل متضمن گذر از نمود به بود، از عالم محسوس به دنیای معقول، از الفاظ تنزیل به پیام درونی نهفته در ورای آن الفاظ، و از نماد و نشانه به مصداق آن بود. گذری بود از عالم حسابات به دنیای عقلانیات. اشراف و آگاه شدن بر حقایق که از طریق تأویل یا تأویل باطن حاصل می‌شد.» (صص ۱۶۲، ۱۶۳)

در ادامه درباره حافظان و نگهبانان معنای حقیقی کتب مقدس و شریعت از دیدگاه پیروان فرقه اسمعیلیه چنین آمده است: «به موجب تعبیر ادواری اسمعیلیه از تاریخ دینی، تاریخ مقدس بشریت به هفت دوره تقسیم می‌شود که هر کدام از این ادوار با طول زمان متفاوتی به پایان می‌رسد. هر دوره با پیامبر ناطقی که آورنده وحی منزلی است، که از جنبه ظاهر شریعتی را در بردارد، آغاز می‌شود. در شش دوره اول تاریخ بشر ناطقان (یا نطقاء) که پیامبران اولوالعزم نیز خوانده می‌شوند، عبارت بودند از آدم، نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، و محمد (ص). هر یک از شش ناطق نخستین را یک وصی روحانی، که «اساس و صامت» نیز نامیده می‌شود، جانشین می‌گردد که معنای رمزی و باطنی پیام منزل را برای برگزیدگان تعبیر می‌کند. این اوصیاء در شش دوره نخست شیت، سام، اسماعیل، هارون یا یوشع، شمعون الصفا، و علی (ع) بودند. در پی هر وصی یا اساس یا صامت، به نوبه خود هفت امام می‌آمدند که اتمام (جمع مَتم) تکمیل‌کننده نامیده می‌شدند. اینان حافظان و نگهبانان معنای حقیقی کتب مقدس و شریعت، هم از جنبه ظاهر و هم از جنبه باطن آن، بودند. در دور هر پیامبری هفتمین امام به مرتبه ناطقی اعتلا می‌یابد، و پیامبر و ناطق دوره بعدی می‌شود. وی شریعت ناطق پیشین را نسخ می‌کند و دوره جدیدی را آغاز می‌نهد.» (صص / ۱۶۳، ۱۶۴)

البته ناگفته نماند که اسمعیلیه جهت توجیه و تبیین دلایل حقانیت «محمد بن اسمعیل» و مستدل نشان دادن گرایشهای مذهبی خود، «محمد بن اسمعیل» را در دور ششم که دور پیامبری حضرت محمد (ص) است

برخلاف نظر اسماعیلیان

قدیم که بیشتر مایل به

تاکید نهادن بر اهمیت

باطن بودند، فاطمیان

براهمیت همسان و

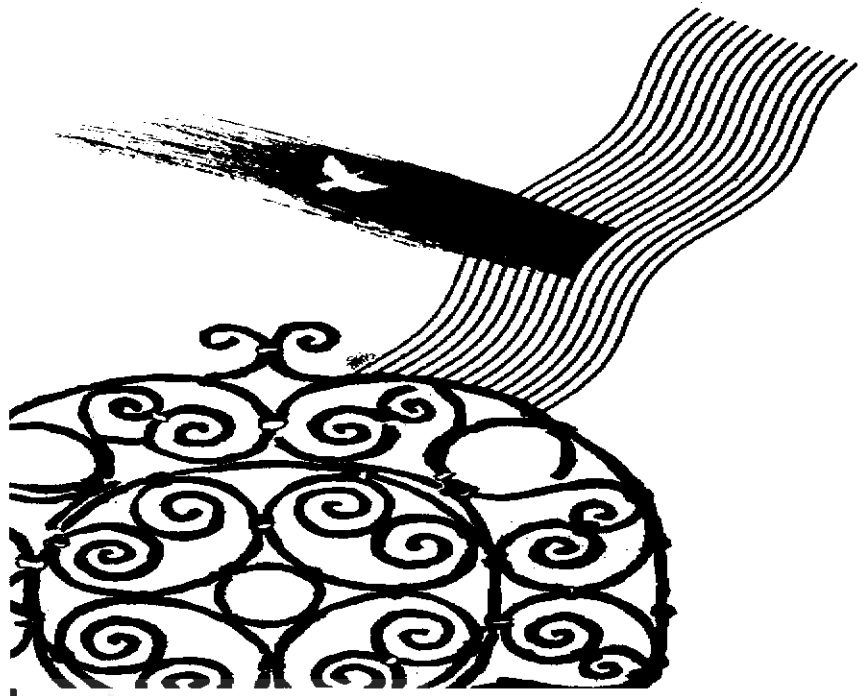
برابرة ظاهر و باطن

اصرار می‌ورزیدند، ظاهر و

باطن هر دو را بعدهای

مکمل دین می‌شمردند





هفتمین امام می‌دانند که بنابر مصالحی استتار اختیار می‌کند و آنگاه که ظهور کند، ناطق هفتم، مهدی یاقائم می‌شود و بر دور آخر حکمرانی می‌کند. تنها در وجود اوست که مرتبه ناطق و اساس یکی می‌شود و وی آخرین امام است. او شریعت اسلام رانسخ می‌کند و «دوره پایانی جهان را آغاز می‌نهد. اما وی شریعت جدیدی نمی‌آورد، بلکه در عوض حقایق باطنی نهفته درورای شرایع قبلی را کاملاً مکشوف می‌سازد، حقایقی که تاکنون به طور ناقص و آن هم بر گروهی از نخبگان بشریت مکشوف گشته است. وی به عدالت بر جهان فرمان خواهد راند، و سپس عالم جسمانی را به پایان می‌رساند و به داوری روز رستاخیز آدمیان می‌نشیند. در این حال، وی قائم القیامه، امام روز رستاخیز، خواهد بود، و دور او پایان زمان و عصر بشریت خواهد بود.» (ص/۱۶۴)

نویسنده در نهایت به بررسی و تجزیه و تحلیل جهانشناسی اسمعیلیان می‌پردازد و با بیانی موجز و رسا پرده از روی بسیاری از اسرار و رموز موجود در عقاید و دیدگاه‌های این فرقه بر می‌دارد.

فصل چهارم: اسمعیلیه فاطمی

این دوره از تاریخ اسمعیلیه از استقرار خلافت فاطمیان در ۲۹۷ / ۹۰۹ تا مرگ هشتمین خلیفه فاطمی، مستنصر، در ۴۸۷ / ۱۰۹۴ به طول می‌انجامد. این دوره «عصر طلایی» مذهب اسمعیلی است. «و در طی آن اسمعیلیان موفق شدند دولتی مرفه از آن خویش پدید آورند.» به جز این «اندیشه و ادبیات اسمعیلی در این دوره به اوج خود رسید.» (ص / ۱۶۹)

نویسنده دوره فاطمیان را یکی از مستندترین دوره‌های تاریخ اسلام می‌داند زیرا ازین دوره منابع اطلاعاتی غیر ادبی بسیاری درباره این سلسله وجود دارد، اما با از هم پاشیده شدن خلافت فاطمی در ۵۶۷ / ۱۱۷۱، کتابخانه‌های فاطمی شدیداً دستخوش انهدام و ویرانی می‌شود و در نتیجه آنچه از آثار اسماعیلی برجای می‌ماند در کتابخانه‌ها و مجموعه‌های خصوصی به طور مخفیانه نگهداری می‌شود. به جز این، شروح و روایاتی که درباره تاریخ و معتقدات فاطمیان از دوره قرون میانه بر جای مانده است، اکثراً به وسیله مورخان سنی، که اصولاً نسبت به فاطمیان و آرمانهای شیعی آنها نظری خصمانه داشتند، بیرون آمده

است.

وی در ادامه با اشاره به نام تعدادی از کتب تاریخی که در خصوص اسمعیلیه نوشته شده است، به طور جداگانه به ذکر محاسن و نواقص و کمبودهایی که در این آثار دیده می‌شود، می‌پردازد. این فصل از کتاب با ذکر تاریخ مشروح و مفصل حکومت فاطمیان و تغییرات و دگرگونی‌هایی که در دیدگاه‌های اسمعیلیان پدید آمد، ادامه می‌یابد.

در بخش دیگری از این فصل، درباره عقاید و دیدگاه‌های ویژه خلفای فاطمی چنین آمده است: «دعوت فاطمی مصرانه می‌کوشید تا همه مسلمانان را در هر کجا متقاعد سازد که امام اسماعیلی فاطمی، مؤید من عبدالله و صاحب علم خاص و دانا بر تاویل باطنی احکام، تنها پیشوای محق و راستین عالم بشریت است؛ و دیگر سلسله‌ها، از جمله سلسله‌های شیعی که نسبشان به علی بن ابیطالب (ع) می‌رسید، غاصب هستند.» (ص / ۲۵۹)

نویسنده در جایی دیگر درباره دعوت فاطمیان می‌نویسد: «دعوت فاطمی، در هماهنگی با اهمیت خاصی که به اصل سلسله مراتب در اندیشه اسمعیلی فاطمی داده می‌شد، بر مبنای سلسله مراتب سازمان یافته بود. در حقیقت، میان سلسله مراتب زمینی دعوت فاطمی، که بالاترین مراتب آن ناطق، وصی (یا اساس) و امام بود، با سلسله مراتب آسمانی یا جهانشناختی، که در اندیشه فاطمی پرورانه شده بود، مطابقت نزدیک وجود داشت. همه نویسندگان اسماعیلی متفق القولند که جهان، ظاهراً بخش غیر فاطمی آن برای مقاصد امر دعوت به دوازده جزیره (جمعه جزایر) تقسیم شده بود، و این دوازده جزیره عبارت بودند از: عرب، روم، صقالیه، نوبه، خزر، هند، سند، زنج و حبش، صین (چین)، دیلم (که احتمالاً برای ایران به کار رفته است.» (ص / ۲۶۳)

مؤلف در ادامه به بیان سلسله مراتب در درون تشکیلات دعوت اسمعیلیه می‌پردازد و می‌نویسد: «هر جزیره زیر نظر یک مبلغ عالی مرتبه، که «حجت» خوانده می‌شد، قرار داده شده بود، حجت، داعی عمده منطقه زیر حکم خود و بالاترین نماینده دعوت اسماعیلی در آنجا بود. بعد از باب (رییس اجرایی تشکیلات دعوت، که شخصیتی بلافاصله بعد از امام بود) و حجت‌های دوازده گانه، در سلسله مراتب دعوت، نوبت به عده‌ای از داعیان می‌رسید که در مراتب مختلف در هر یک از جزایر به فعالیت اشتغال داشتند.» (صص / ۲۶۳، ۲۶۴) که این داعیان به ترتیب سیر نزولی اهمیتشان عبارت بودند از: داعی البلاغ، داعی مطلق و داعی محدود (یا داعی محصور). «بالاخره مرتبه معاون داعی نیز وجود داشته که عنوانش «مأذون» بوده است، دست کم دو طبقه در این حد در سلسله مراتب دعوت ذکر شده است، یعنی: مأذون المطلق و مأذون المحدود. مأذون مطلق که بالاخره داعی می‌شد، اجازه داشت که از نوکیشان سوگند عهد یا میثاق بگیرد و قواعد مختلف را برای گروهیگان توضیح دهد، مأذون المحدود، که قدرت کمتری داشت، عمدتاً مسؤول جلب افراد برای در آمدن به کیش اسماعیلی بود. در قاعده و ته دعوت اما نه به عنوان حدی در سلسله مراتب آن، گروهیگان معمولی بودند که مستحب خوانده می‌شدند.» (ص / ۲۶۴)

در این فصل درباره ویژگیها و خصوصیات داعیان آمده است که: تنها کسانی که از والاترین سجایای تربیتی و صفات اخلاقی ویژه و هوشی خاص برخوردار بودند می‌توانستند داعی شوند. به جز این «از داعی، علاوه برداشتن استعداد و توانایی کافی در تدبیر امور، انتظار



می‌رفت که با تعالیم ادیان غیر اسلامی و مذاهب و فرق اسلامی آشنایی داشته باشد، و همچنین زبان محلی و آداب و رسوم ایالتی را که محل مأموریت و فعالیت اوست بداند، داعی همچنین مسئول تعلیم و تربیت مآذونان و نظارت بر آموزش مستجبان بود.» (ص / ۲۶۶) علاوه بر این «از داعیان انتظار می‌رفته است که مستجبان را به تدریج و مرحله به مرحله تعلیم و تربیت کنند و در یک زمان میزان زیادی از تعالیم اسماعیلی را بر آنها منکشف نسازند تا موجب تشویش خاطر آنها نشوند. (ص / ۲۶۷)

نویسنده در بخش دیگری از این فصل به بررسی جنبه‌های عقیدتی اسماعیلیان فاطمی می‌پردازد و می‌گوید: «اسماعیلیان فاطمی چارچوب عقیدتی پایه‌ای را که اسماعیلیان اولیه پرداخته بودند حفظ کردند، اما به تدریج بعضی از جنبه‌های آن را تغییر دادند.» برای مثال: «برخلاف نظر اسماعیلیان قدیم که بیشتر مایل به تاکید نهادن بر اهمیت باطن بودند، فاطمیان بر اهمیت همسان و برابری ظاهر و باطن اصرار می‌ورزیدند، ظاهر و باطن هر دو را بعدهای مکمل دین می‌شمردند.» (ص / ۲۶۷) به طوریکه «تقریباً در تمام آثار اسماعیلی فاطمی به ضرورت حفظ تعادل میان ظاهر و باطن و تأکید این نکته که هیچ یک بدون دیگری معنایی نخواهد داشت، اشارات بی‌شمار شده است. به این ترتیب «تاویل» که برای بیرون کشیدن حقایق از باطن لازم بود، اهمیت خود را در اندیشه اسماعیلی فاطمی حفظ کرد.» (ص / ۲۶۷) البته ناگفته نماند که این گروه تاویل را حق و امتیاز منحصر به فرد امام معصوم می‌دانستند و در غیبت «قائم» باز گفتن تاویل را تنها برای گروهی که منتخب و گزیده جامعه بشریت هستند یعنی جامعه اسماعیلی جایز می‌شمردند این امر نیز تنها بوسیله امام اسماعیلی فاطمی و بزرگان مراتب دعوت که در خدمت او هستند قابل انجام بود.

وی در ادامه مباحث خود خاطر نشان می‌سازد که: «نظام فقه اسماعیلی در دوره کلاسیک فاطمی، به خصوص در دوره خلفای اولیه فاطمی، پایه گذاری شد و شرح و تفصیل یافت.» (ص / ۲۸۵) از جمله مهمترین آثاری که در این عهد نوشته شد کتاب «دعائم الاسلام» قاضی نعمان است که «منبع اصلی فقه اسماعیلی فاطمی است که از دو مجلد تشکیل شده است. جلد اول درباره عبادات است و از هفت ستون دین اسلام، بنابر مذهب اسماعیلیه، یعنی: ولایت، طهارت، صلوات، زکات، صوم، حج و جهاد بحث می‌کند. جلد دوم دعائم درباره معاملات یعنی امور دنیوی، است مانند: خوراک، لباس، وصایا، ارث، نکاح، وطلاق.» (ص ۲۸۷)

در بخش دیگری از این فصل در شرح و تبیین: «فقه اسماعیلی فاطمی» آمده است که: «فقه اسماعیلی فاطمی، که در خطوط کلی با فقه امامی توافق دارد، امتزاجی است از معتقدات شیعی، بویژه آنچه احتوا بر عقیده امامت دارد، با مفاهیم فقهی مسلمانان. اسماعیلیان، مانند دیگر مسلمانان، قرآن و سنت پیامبر را دو منبع اصلی قضا می‌شمارند.» (ص ۲۸۸) اما در این میان وجه تمایز و افتراق ایشان از هنجارهای مکتبهای فقهی اهل سنت از آنجا آغاز می‌شود که تنها آن دسته از احادیث و سنن نبوی را قبول دارند که از طریق امامان ایشان از اهل بیت نقل و روایت شده است. گذشته از این «در تمام نوشته‌های فقهی دوره فاطمی، سلسله اسناد، به غیر از قول امامان اسماعیلی، حذف می‌گردد، و معنای این کار، آن است که وقتی امامی حدیثی را از پیامبر روایت می‌کند، استناد به قول مرجع دیگر ضرورتی ندارد.» (ص / ۲۸۹) اسماعیلیان

فاطمی علاوه بر آنکه همچون دیگر شیعیان «امام را بالاترین مرجع تفسیر و تعبیر احکام الهی بعد از پیامبر و یگانه مخزن قواعد اخلاق و رفتار انسانی و عبادت می‌دانند» وی را مفسر معانی باطنی قرآن و شریعت نیز دانسته‌اند. برای آنان «مرجعیت امام معصوم مؤید من عندالله و متهدی بالله، پس از قرآن و سنت، سومین و برنده‌ترین رکن شریعت محسوب می‌شد. آنان اجماع و قیاس را، که سومین و چهارمین رکن قضای اسلامی از نظر سنت بود، قبول نداشتند.» (ص / ۲۸۹) در اینجا ذکر این نکته ضروری می‌نماید که از نظر عقاید فقهی میان شیعیان اثنی عشری و اسماعیلیان فاطمی تفاوت‌هایی وجود دارد برای مثال اسماعیلیان ازدواج موقت را مجاز نمی‌شمارند، به جز این «در مراسم و شاعر عبادی نیز میان شیوه عمل اسماعیلیان و شیعیان امامی تفاوت‌هایی وجود دارد.» (ص / ۲۹۰)

مؤلف در خاتمه این فصل به شرح و توضیح اجمالی دلایل سقوط دولت فاطمی می‌پردازد و می‌نویسد: «جنگ و مبارزه با دشمنان نیرومندی، همچون سلجوقیان، و ستیزه‌ها و کشمکشهای جناحی در داخل، خلافت فاطمی را در مسیر زوال افکند، و در نهایت، به سقوط آن منجر شد.» (ص / ۲۹۲)

فصل پنجم: اسماعیلیه مستعلوی

این فصل با شرح و توضیح مبسوط و مفصل مراحل تحول و تکامل مستعلیه (یا مستعلویه)^۱ که یکی از شاخه‌های اسماعیلیه است آغاز می‌شود، و با بررسی دیدگاه‌ها و اصول اعتقادی فرقه مستعلوی - طیبی^۲ ادامه می‌یابد، در بخشی از این فصل آمده است که: «معداشناسی طیبی‌ها با جهان‌شناختی آنها ارتباط نزدیک دارد، و به صورت یک فرآیند کیهانی که سرنوشت معادی افراد را نیز دربر می‌گیرد، مطرح می‌شود. فردی مؤمن شناخته می‌شود که به وحدانیت خداوند قائل باشد و از امام واقعی زمان خود اطاعت کند و به حدود سلسله مراتب دعوت گردن نهد.» (ص / ۳۳۶)

در ادامه مراحل عروج روح و تعالی فرد مؤمن براساس دیدگاه‌های پیروان این فرقه بدین گونه مطرح می‌شود که: «در لحظه تشریف به دعوت اسماعیلی، نقطه‌ای نورانی به روح هر مستجیب ملحق می‌شود که روح روحانی اوست.» (ص / ۳۳۶) این نقطه با پیشرفت علم و فضیلت دارنده آن، رشد می‌یابد. به هنگام گذشتن از این جهان این نقطه نورانی که تاکنون به هیئت صورتی نورانی رشد یافته است، به طور کامل با نفس مؤمن یکی می‌شود. سپس «روح نورانی حاصل از این انجذاب و امتزاج بدن را ترک می‌گوید و بالا می‌رود تا به روح دارنده حد بالاتر در سلسله مراتب ملحق گردد. این عروج و صعود به سوی حد مافوق را کشش و جذب عمودی نورانی، که تارک آن به عرش کربوبیان و ملائک میرسد و ارواح مؤمنان به سوی آن کشیده می‌شود، سبب می‌گردد.» (صص ۳۳۶، ۳۳۷)

نویسنده سپس به منظور روشن ساختن اذهان مخاطبین خود می‌افزاید: «باید تأکید کرد که تعالی روح هر مؤمن، از حدی به حد دیگر، از مقوله تناسخ یعنی انتقال ارواح انسانی در اجساد و بدنهای حیوانات یا اشخاص دیگر، نیست، زیرا طیبی‌ها عقیده به تناسخ را مردود می‌شمارند» به بیان دیگر معنای دقیق سخن ایشان در اقتران ارواح دارندگان حدود و مراتب مختلف خلاصه می‌شود به این معنا که «هر حدبالاترین مرز روحانی برای حدی است که بلافاصله در زیر آن قرار دارد و «محدود» آن خوانده می‌شود. رابطه میان حد و محدود در این بافت

تاویلی که اسماعیلیان قدیم به کار می‌بردند، بیشتر صورت رمزی و کبالی داشت، یعنی مبتنی بر خواص نمادین اعداد و حروف بود

نزاریان به منظور مصون ماندن از تعقیب و آزار دشمنان، «بار دیگر مجبور به رعایت تقیه به شدیدترین وجه آن شدند.» از این رو به مدد زمینه اعتقادی ویژه خود در پناه خرقة صوفیان این امکان را یافتند تا جان سالم به در برند



آقاخان سوم تغییراتی
در آداب و رسوم دینی
پیروان خود در ایران به
عمل آورد. وی
به خصوص آن مراسم و
شعائر مذهبی را که
شیعیان ایران، مانند
دیگر مسلمانان، فروع
دین می نامیدند و شامل
احکام مثبت شریعت
اسلامی همچون مراسم
عبادت و نماز، طهارت،
روزه، حج، و امثال آن
می شد تغییر داد و
ساده تر کرد

نمادین اهمیت خاصی پیدا می کند. هر حدی امام محدود خود می شود. و جستجو برای رسیدن به امام و شناخت او مؤمن را، از طریق دگرگونی و تعالی او از مرتبه ای به مرتبه دیگر، در سراسر سلسله مراتب، بر می کشد.» (ص / ۳۳۷) روح هر مؤمن، این سیر صعودی در سلسله مراتب را همچنان ادامه می دهد تا با ارواح نورانی همه مؤمنان دیگر جمع شود، سپس مجموعه همه آنها با هم هیكلی نورانی را پدید می آورد که به هیئت موجودی انسانی نمود پیدا می کند که در اصل روحانی محض است. «روح هر فرد، بدون آمیختگی، به عنوان عضوی در این ائتلاف ارواح زیست می کند.» (ص / ۳۳۷)

و اما «کافران و ناپوران، نمی توانند خویشتن را از جهان مادی رهایی دهند تا رستگاری یابند. ارواحشان که به هیأت صور ظلمانی هستند. و از بدنشان جدایی ناپذیرند، چون درمی گذرند، با جسمشان باقی می مانند. با گذشت زمان، اجساد مخالفان در خاک می پوسد و به عناصر ملحق می شوند. پس از چند چهره و تطور به صورت جواهر و مخلوقات مختلف در مراتب اسفل حیات درمی آیند. اینان، بنا بر شدت و ضعف گناهانشان، ممکن است بار دیگر سرانجام صور متعالی حیات به خود گیرند و در شکل آدمی ظاهر شوند. در هیأت انسان آنان ممکن است دعوت را بپذیرند و از زمره مؤمنان درآیند، یا آن را رد و انکار کنند. آنان که باز دعوت را انکار کنند، سرانجام، جایگاهشان سچین است که در ژرفای زمین قرار دارد و جای عذاب اکبر است.» (ص / ۳۳۸)

مؤلف در ادامه به مراحل تغییر و تحول مذهب اسمعیلیه در هند می پردازد و به گونه ای مشروح و مفصل این مباحث را پی می گیرد. وی در جایی دیگر تشکیلات دعوت «داودی» را که یکی از فرقه های اسمعیلی هند است مورد بررسی و کنکاش قرار می دهد و درین باره می نویسد: «رئیس دعوت داودی یک داعی مطلق است که در واقع جانشین امام مستور محسوب می شود. داعی که با نص داعی پیشین منصوب می گردد، معصوم و لغزش ناپذیر و دارای دانش مذهبی لازم، یعنی علم، شناخته می شود. داعی با اقتدار کامل داشتن بر تمام وجوه زندگی جامعه، رئیس عالی سازمان دعوت به شمار می آید. عموماً داعی مطلق را «ملاحی صاحب یا سیدنا صاحب» می خوانند. در سلسله مراتب دعوت داودی، پس از داعی مطلق، به ترتیب، ماذون و مکاسر قرار گرفته است، بعد از ماذون و مکاسر در سلسله مراتب دعوت «مشایخ» قرار دارند، هر داعی مشایخ خود را از میان عالم ترین داودیان در تعالیم اسمعیلی و زبان عربی برمی گزیند. این مشایخ در مراکز بزرگ داودی خدمت و نیز اوامر و دستورهای داعی را ابلاغ می کنند. بعد از اینها، در سلسله مراتب دعوت، نوبت به عامل می رسد که رئیس و پیشوای یک جماعت محلی داودیان است، وظیفه عمده عامل هدایت جماعت تحت تکفل اوست در عبادات و مراسم دینی؛ وی برای هر یک از مراسم و آیینهایی که انجام می دهد مبلغی دریافت می دارد. از این مبلغ بیشترش به خزانه داعی فرستاده می شود، و بقیه را خود عامل نگه می دارد. پایین ترین مرتبه در سلسله مراتب دعوت داودی مرتبه «ملا» است که می تواند در غیاب عامل امامت نماز جماعت را بر عهده گیرد. عاملان می توانند بعضی از وظایف خود را به ملاها واگذارند. ملاها به عنوان معلم برای درس دادن به کودکان در مدرسه ها نیز به کار گمارده می شوند.» (صص / ۳۵۸ - ۳۶۰)

مؤلف در نهایت مباحث خود را با شرح و توضیح سلسله مراتب دعوت و تشکیلات فرقه سلیمانی در هند پی می گیرد، و وجوه افتراق و



تفاوت دو فرقه سلیمانی و داودی را در امور زیر خلاصه می کند:
۱- سادگی محسوس تشکیلات دعوت فرقه سلیمانی نسبت به فرقه داودی به دلیل محدودیت جامعه سلیمانی و پراکندگی آن جامعه در ناحیه ای نسبتاً کم وسعت.

۲- ابراز تمایل روزافزون فرقه مذکور نسبت به ایجاد روابط دوستانه با دیگر فرقه های مسلمان.

وی در بخش پایانی این فصل، متعاقب آنچه در پیش آمد، خاطرنشان می سازد که: سلیمانان «برخلاف داودیان، با گذشت زمان، قرابت بیشتری با دیگر مسلمانان از جهت زبان، لباس و رفتار پیدا کرده اند. به طور خلاصه پیروان این فرقه گروه ترقی خواهی را تشکیل می دهند که با تغییرات اجتماعی توافق دارند، آموزش و پرورش مدنی جدید را تشویق و تحصیل تعالیم تخصصی در مؤسسات آموزش عالی غربی را تأیید می کنند. از این رو، جای شگفتی نیست که جامعه کوچک سلیمانی به نسبت جمعیتشان، تعداد زیادی مردان برجسته از جمله نخستین وکلای دعوی مسلمان هند را تحویل جامعه داده اند.» (ص / ۳۶۷)

فصل ششم: اسماعیلیه نزاری در دوره الموت

این فصل با بحث پیرامون مرحله آغازین تحول نهضت اسماعیلی نزاری، مرحله ای که معروف به دوره «الموت» است، آغاز می شود. این دوران از حدود سال ۴۸۳ / ۱۰۹۰ شروع می شود و تا سقوط این دولت در ایران در ۶۵۴ / ۱۲۵۶ ادامه می یابد. «در طی این دوره که صدو شصت و شش سال به طول کشید، نزاریه تحت رهبری اولیه مرد سختگیر و قدرتمندی چون «حسن صباح» موفق شدند برای خود در دل محیطی سنی مسلک که عمدتاً زیر سیطره ترکان سلجوقی قرار داشت، دولتی مستقل به وجود آورند. در طی مشاجراتی که بر سر جانشینی «مستنصر» در ۴۸۷ / ۱۰۹۴ در گرفت، حسن صباح و اسماعیلیان ایران که اندکی پیشتر قیام ضد سلجوقی خود را آغاز کرده بودند قائل به حقانیت «نزار» بر امامت شدند. از این زمان به بعد اسماعیلیان ایران و دیگر جماعات اسماعیلی مشرق که به «نزاریه» معروف شدند، روابط خود را با دستگاه خلافت فاطمی و با دیگر شاخه مهم نهضت اسماعیلی، یعنی مستعلویه، گسیختند.» (ص / ۳۶۹)

«دولت نزاری که مقر اصلی آن در قلعه کوهستانی الموت، واقع در دیلمان در شمال ایران بود، از لحاظ سرزمین و قلمرو زیر نفوذش بسیار پراکنده بود و از شام تا مشرق ایران را دربر می گرفت. این دولت مستقل پیوستگی خود را در مقابل بحرانها و حوادث عظیم متعدد و دشمنی مصرانه اکثریت جامعه اسلامی، حفظ کرد، اما سرانجام بر اثر کشمکشهای طولانی علیه دشمنان سرسخت و قهار و فقدان رهبران توانمند با کفایت در داخل ضعیف شد و در زیر حملات و تهاجمات مغولان جهانگشا از پای درآمد.» (صص / ۳۶۹، ۳۷۰)

در بخش دیگری از این فصل درباره دلایل جدایی اسمعیلیه نزاری از فرقه اصلی خود یعنی مستعلویه آمده است که: «اسماعیلیان شرقی که بعد از شقاق نزاری - مستعلوی به «نزاریه» معروف شدند، و از قبل هم از مرکز و پایگاه دعوت فاطمی تا حدی جدا شده بودند، برای جدایی خویش یک توجیه عقیدتی نیز داشتند. آنان معتقد به نص اصلی «مستنصر» در باب امامت و جانشینی «نزار» بودند، و این ادعا را که بعداً وی نصی به نام مستعلی کرده است قبول نداشتند؛ و این یادآور این نکته عقیدتی بود که اسماعیلیان نخستین بر کرسی قبول نشاندیده بودند، و آن نکته این بود که امامت بعد از امام حسن (ع) و امام حسین (ع)، فرزندان

علی بن ابیطالب (ع)، دیگر هرگز از برادر به برادر انتقال نمی‌یابد. در حقیقت نزاریان، بعداً امام حسن (ع) را فقط امام مستودع می‌دانستند، یعنی به طور موقت و دبعه‌دار امامت بوده است، زیرا امامت در اعیان وی تداوم نیافت، و حال آنکه امام حسین (ع) را امام مستقر می‌شمردند و او را دومین امام بعد از علی بن ابیطالب (ع)، در سلسله امامان مورد قبول خویش، می‌دانستند. (ص/ ۴۰۱)

در اینجا ذکر این نکته ضروری می‌نماید که هر چند نهضت نزاری از دیرباز در میان همگان به عنوان تعلیم و دعوتی جدید شناخته شده بود، اما این دعوت مبتنی بر ایجاد و تنظیم یک رشته عقاید تازه نبود، بلکه در اصل تنظیم مجدد و تعبیر جدیدی از یک اعتقاد و اندیشه کهن شیعی بود که در میان اسمعیلیان نیز تاریخی طولانی در پشت سر داشت.

این بیان مجدد عقیده شیعی دربارهٔ تعلیم، ظاهراً به فصیح‌ترین وجهی بوسیلهٔ خود حسن صباح به عبارت درآورده شده بود؛ هر چند وی ظاهراً مبدع و مبتکر آن نبود.

به هر تقدیر، این عقیده به کامل‌ترین و پرورده‌ترین صورتش آن است که به «حسین صباح» نسبت داده شده است که رساله‌ای کلامی دربارهٔ آن به زبان فارسی پرداخته بود. این رساله که «فصول اربعه (چهار فصل)» نام داشت، به تفصیل در «الملل و النحل، شهرستانی» آمده است. (صص / ۴۲۲، ۴۲۳)

و اما قضایای چهارگانه مورد نظر وی عبارتند از:

۱- در قضیه اول وی بر نیاز مردم به یک مرجع یا معلم جهت فهم یا ادراک حقایق دینی تأکید می‌کند و موضوع بسنده نکردن به عقل تنها را مطرح می‌سازد. هدف او در این قضیه انکار و نفی عقیده فلاسفه و دیگر کسانی بود که «قائل به کفایت عقل و استغنائی قضاوت آدمی در دریافت حقیقت غایی بودند.» (ص/ ۴۲۴)

۲- حسن صباح، در قضیه دوم در موافقت با موضع سنتی شیعیان بر این باور بود که معلم مذکور باید صادق باشد، وی برخلاف عقیده و اقوال اهل سنت بر این عقیده پای می‌فشرد که تنها یک معلم واحد مؤید از جانب خداوند می‌تواند وجود داشته باشد، و آن امام صادق در هر زمان و دوره است. در اینجا، معلم صادق یگانه شیعیان در برابر علما و فقهایی متعددی قرار داده شده است که اهل سنت و جماعت آنها را در هر عصر معلم و راهنمای خود محسوب می‌دارند.

۳- در قضیه سوم، وی معمایی را که عامه شیعه با آن مواجه‌اند مطرح می‌سازد؛ زیرا شناخت یگانه معلم صادق در هر دوره مستلزم اثبات صداقت و مرجعیت اوست، و این تنها برپایهٔ رجوع به مرجع بالاتری میسر است که صادق بودن خود او نیز باید اثبات پذیرد. (ص/ ۴۲۴)

۴- در این فصل کوشش وی بر این است که این معما را با تعبیری نو از کل مسأله به شیوه‌ای که به نتیجه‌ای مطلوب منجر شود، حل کند. براساس عقیده او «امامی که مدعی مرجعیت نهایی است در اثبات ادعای خویش نیازی به حجت و دلیلی که بیرون از ذات او باشد ندارد.» به عبارت دیگر آنگاه که «استدلال عقلی شخص را به نیاز به تعلیم معلمی صادق، یعنی امام، واقف می‌سازد، امام می‌تواند خویشتن را به عنوان کسی که آن نیاز را برآورده می‌سازد عرضه بدارد. بنابراین، امام حقیقی برای اثبات صدق امامت خویش نیازی به دلایل و حجج خارجی ندارد، زیرا خود وجود او حجت حقانیت و امامت اوست. برای حسن صباح، این امام که برای اثبات مدعای خویش نیازی به آوردن معجزه و ارجاع به اصل و نسب ندارد، همان امام اسماعیلی است که صرف وجود

و ادعای او دلایل کافی بر صدق و مشروعیت او هستند.» (ص/ ۴۲۵) آنچه در این فصل بیش از همه جلب نظر می‌کند، انقلاب دینی «حسن بن محمد بن بزرگ امید» یکی از پیشوایان نزاری است که در رمضان ۵۵۹ پیروان خود را فرا می‌خواند و طی تشریفات خاص اعلام می‌کند که حامل پیامی از امام مستور است که مخفیانه به او رسیده، و این پیام در حقیقت متضمن دستورهای تازه‌ای برای پیروان نزاری است، وی سپس اعلام می‌دارد که «امام زمان شما را درود و ترحم فرستاده است، و بندگان خواص گزیدهٔ خویش خوانده، و بار تکلیف شریعت از شما برگرفته، و شما را به قیامت رسانیده است.» (ص/ ۴۲۲)

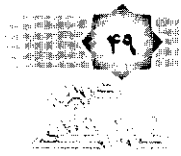
«بنابراین تعبیر، مؤمنان یعنی آن‌ها که کیش اسماعیلی نزاری را پذیرفته بودند، اکنون می‌توانستند حقیقت یا واقعیت معنوی و باطن احکام شریعت را دریابند، و در نتیجهٔ قیامت، چنانکه لازمهٔ بهشت بود، مؤمنان از آن زمان به بعد از همهٔ الزامات و واجباتی که شریعت بر آنها تحمیل کرده بود آزاد می‌شدند؛ زیرا در این جهان همه عمل است و حساب نیست، اما در عالم قیامت (آخرت) همه حساب است و عمل در میان نیست. این عقیده چنین تعلیم می‌داد که در دور قیامت مردمان باید از همهٔ جهات به خداوند رو کنند و پرستیدن خداوند به شیوهٔ مرسوم را رها سازند. مثلاً به جای پنج بار نماز خواندن در شبانه‌روز، که تکلیف شرعی و ظاهر است، در دور قیامت مردم باید در دل خویش دائم با خداوند باشند؛ و این نماز حقیقی است.» (صص / ۴۴۳ و ۴۴۴)

البته ذکر این نکته ضروری می‌نماید که به عقیده تعدادی از محققان جدید نزاری «انجام ظاهری اعمال عبادی، چنانکه در شریعت عرضه شده است، آن طور که عموماً تصور کرده‌اند، ملغی نشده بود.» (ص / ۴۴۵)

در بخش دیگری از این فصل گروه‌های مختلف مردمی بر اساس سلسله مراتب آنها در دور قیامت به سه گروه مجزا تقسیم شده‌اند: گروه «نخست مخالفان و دشمنان امام هستند که «اهل تضاد» خوانده می‌شوند، و جمیع مردم غیر نزاری، اعم از مسلمان و غیرمسلمان، جزء این گروهند. مخالفان یا عامهٔ مردم، که فقط در کون ظاهر وجود دارند، چون امام را نشناخته‌اند، در دور قیامت معدوم روحانی هستند و آنها را می‌توان نادیده گرفت. گروه دوم، پیروان عادی امام هستند که «اهل ترتب» خوانده می‌شوند، و در اصل خواص مردمند. این نزاریان عادی از شریعت قدیم فراتر گذاشته‌اند و از ظاهر به باطن رسیده‌اند. اما چون تنها به حقیقت جزئی دست یافته‌اند، هم ظاهر را می‌بینند و هم باطن را. در نتیجه، هم خود را می‌بینند و هم امام را، و از این لحاظ در دور قیامت رستگاری کامل نمی‌یابند. و بالاخره «اهل وحدت» که اخص خواص نزاریان هستند، و تنها امام را به ذات حقیقی می‌بینند. اهل وحدت چون از همهٔ ظواهر در گذشته‌اند، حقیقت کلی را به عوض حقیقت جزئی دریافته‌اند. آنها به کون حقیقت، به باطن باطن رسیده‌اند و تنها امام را در حقیقت روحانی واقعی او می‌بینند. تنها اهل وحدت به قیامت واقعی رسیده‌اند، و در بهشت ابدی هستی دارند؛ آنها هستند که در دور قیامت رستگاری کامل یافته‌اند.» (ص / ۴۵۰)

این فصل از کتاب با شرح و تبیین تحولات و دگرگونی‌های عقیدتی و سیاسی فرقه نزاری در زمان به حکومت رسیدن «حسن سوم» دنبال می‌شود، که اهم این تغییرات عبارتند از: طرد و انکار تعلیم و عقیده قیامت از سوی «حسن» و تعهد و الزام پیروان این فرقه به پیروی از دین اسلام بر طریقهٔ اهل سنت. «در نتیجه، نزاریان الموت وارد آخرین مرحله

این کتاب نخستین ترکیب جامع و مفصل از تاریخ پیچیده اسماعیلیه را عرضه می‌دارد، تحریر حاضر، پیشرفت تحقیقات جدیدی را که در متون ویراستهٔ مختلف، تک گاشتها، و مقالات به صورت فوق‌العاده پراکنده وجود دارد به خوبی منعکس می‌سازد، و آنها را در هم تلفیق کرده و به صورت داستانی خواندنی بیرون می‌آورد



تاریخ خود شدند که این مرحله تا انهدام دولت آنان به دست مغولان ادامه یافت.» (ص / ۴۶۲) اما هنگامی که «محمد سوم» فرزند حسن پس از مرگ پدر به جای او نشست «به تدریج در اجرای رسوم و احکام شریعت بر طریق مذهب اهل سنت سستی پدید آمد و اندیشه‌های وابسته به قیامت از نو جان گرفت.» (ص / ۴۶۵)

و اما آنچه درباره عقیده «ستر» در دوره نزاری و تفاوت آن با اصطلاح ستر در میان اسماعیلیان متقدم، جلب نظر می‌کند، آن است که: اسماعیلیان متقدم اصطلاح ستر را برای بیان آن دوره‌هایی از تاریخشان که امام از انظار عموم یا حتی از انظار پیروانش پنهان است، به کار می‌بردند. اما در تعالیم نزاری اواخر دوره الموت، به طور اخص، معنای ستر پنهان بودن ذات روحانی حقیقی امام بود، نه پنهان بودن شخص جسمانی امام. بنابراین علی‌رغم حضور جسمانی امام، ممکن بود دوری، دورستر باشد.» (ص / ۴۶۸)

در ادامه شرح و تبیین فعالیت‌های نزاری در هند و همچنین نگاهی گذرا به ادبیات دینی اصیل فرقه مذکور در این کشور مورد توجه قرار می‌گیرد.

در بخش‌های پایانی این فصل از جنگ و گریزها و افت و خیزهای بسیاری که این فرقه را تا هنگام سقوط به خود مشغول می‌دارد، سخن به میان می‌آید و در نهایت «با سقوط الموت، آن قلعه کوهستانی شکوه‌مندی که حسن صباح به عنوان پایگاه اصلی نهضت نزاری برگزیده بود، اسمعیلیه نزاری وارد مرحله‌ای کاملاً متفاوت و اغلب نامعلوم و تاریکی از تاریخ خود می‌شوند، و به عنوان یک فرقه کوچک مسلمان شیعی، بدون اهمیت سیاسی قبلی خود، زنده ماندند.» (ص / ۴۹۵)

فصل هفتم: اسمعیلیه نزاری بعد از دوره الموت

آخرین فصل این کتاب، تحولات و دگرگونی‌های کیش اسماعیلی را از سقوط الموت در ۶۵۴ / ۱۲۵۶ تا زمان حاضر پی می‌گیرد. مؤلف نخستین پنج قرن این دوره را یکی از تاریک‌ترین مراحل تاریخ نزاری و طولانی‌ترین دوره ابهام‌آمیز تاریخ نهضت اسماعیلی می‌داند. وی درباره سرنوشت نزاریان بعد از این دوران می‌نویسد: «نزاریان ایران، برخلاف شعارهای جوبینی و مورخان بعد از او، پس از انهدام دولت و قلعه‌هایشان به دست مغولان، در حقیقت زنده ماندند، علاوه بر این دستگاه رهبری نزاری توانست پسر و جانشین منصوب او، شمس‌الدین محمد، را که مقدم امامان نزاری دوره بعد از الموت شد، پنهان و مخفی سازد. به این ترتیب امامت نزاری برقرار ماند و دیری نگذشت که از طریق دو سلاله مختلف از امامان از نسلی به نسل دیگر رسید. اما، دست کم مدت دو قرن، نزاریان دسترسی مستقیم به امامان خویش نداشتند؛ زیرا در این ایام امامان در نقاط مختلف ایران و به طور پنهانی می‌زیستند.» درین میان نزاریان به منظور مصون ماندن از تعقیب و آزار دشمنان، «بار دیگر مجبور به رعایت تقیه به شدیدترین وجه آن شدند.» (ص / ۴۹۷) از این رو به مدد زمینه اعتقادی ویژه خود در پناه خرقة صوفیان این امکان را یافتند تا جان سالم به در برند.

درین دوره کیش نزاری بیشترین موفقیت خود را در شبه قاره هند به دست آورد به جز این در دوره فوق‌الذکر «جماعت فوق‌العاده پراکنده نزاری دوره بعد از الموت، از جهت زبان و مشخصات اجتماعی - فرهنگی و نیز از لحاظ پیشینه تاریخی‌شان، با یکدیگر فرق داشتند، و هر یک مستقل از دیگری تحول و تکامل می‌یافتند و میراث و ادبیات دینی

خاص خود را داشتند، از این گذشته هر یک رهبر و پیشوایی محلی از آن خویش داشتند که داعی، پیر یا شیخی بود، و تنها او می‌توانست مدعی باشد که به امام نزاری، که به صورت پنهانی در ایران می‌زیست، دسترسی دارد.» (صص / ۴۹۸، ۴۹۹)

این فصل با شرح و توضیح فعالیت‌ها و اقدامات ادبی و تاریخی در خور توجه نزاریان در این دوران ادامه می‌یابد، و سپس از تحولات و دگرگونی‌های فرقه نزاری از جهات مختلف سخن به میان می‌آید، در ادامه سرنوشت نزاریان در دوره صفویه و تعقیب‌ها و آزار و اذیت‌های این سلسله نسبت به پیروان فرقه مذکور مورد توجه و تأمل قرار می‌گیرد به دنبال این مباحث، مؤلف، گروه‌های منشعب از تشیع و تصوف را به طور مفصل و مشروح مورد عنایت و بررسی قرار می‌دهد.

در بخشی دیگر از این فصل درباره باورهای مذهبی «فرقه نزاری» در دوران مورد نظر چنین آمده است: «نزاریان دوره بعد از الموت، چندان علاقه‌ای به حقایق، که اساس و جوهر اندیشه‌های باطنی اسماعیلیان قدیم و فاطمی را به وجود می‌آورد، نداشتند. این گروه عقیده قیامت را به صورتی که در طی دهه‌های واپسین دوره الموت مورد تفسیر و تأویل مجدد قرار گرفته بود، قبول داشتند. امام حاضر همچنان نقش و مقام اصلی و مرکزی را در اعتقادات نزاری داشت. گذشته از این، امام حاضر را می‌بایست در حقیقت روحانی واقعی او، به عنوان تجلی کلمه الهی، مشاهده کرد؛ و رسیدن بدان دانش و شهود آرزوی غایی هر مؤمنی بود. به سخنی دیگر، از نزاریان انتظار می‌رفت که از راه اصلاح معرفت دینی خود و نیل به شناخت بهتر ذات حقیقی امام، از عالم جسمانی ظاهر به جهان معنوی و روحانی حقیقت سفر کنند؛ از علم به معنای درک ظاهر شریعت به ادراک حقایق لایتغیر و ثابت آنچنانکه در شخص امام حاضر تجلی یافته است برسند، و آنها که حقیقت روحانی واقعی امام را می‌شناختند می‌توانستند به بطن ظاهر شریعت نفوذ کنند.» (صص / ۵۴۱، ۵۴۲)

و اما آنچه درخصوص سلسله مراتب این فرقه در عهد مورد نظر جالب توجه است آن است که: «ایشان معتقد بودند که حتی در زمان سترو تقیه، حقیقت و ذات حقیقی امام باید دست کم بر عده‌ای از افراد جماعت معلوم باشد نزاریان این عهد، این گروه برگزیده را به طور مشخص به یک فرد تقلیل دادند؛ و آن شخص حجت بود. آنان معتقد بودند که حجت، مانند خود امام، در مرتبه خود زاده شده است، و از این بابت، وی نیز معصوم و مؤید من عدالله است. در حقیقت اعتقاد بر آن بود که حجت از همان گوهر و ذات است که امام. حجت به فضیلت معجز علیم خویش، که مراتب و حدود پایین‌تری را بدان دسترسی نبود، ذات حقیقی امام را می‌شناخت و از این لحاظ، منکشف حقیقت روحانی امام برای نزاریان بود. وی تنها وسیله دسترسی به امام بود. وی تنها شخصی بود بعد از امام که محدود به حدود شریعت نبود.» (ص / ۵۴۲) این گروه نیز همانند پیشینیان خود، مردم را به سه گروه متمایز یعنی: اهل تضاد، اهل ترتب، و اهل وحدت تقسیم می‌کردند. آنها درخصوص «اهل تضاد» با نزاریان دور قیامت اتفاق نظر داشتند، اما «اهل ترتب» را به دو گروه کوچکتر تقسیم می‌کردند: «قویان» که عبارت بودند از: داعیان، معلمان و ماثونان یعنی دارندگان حدود دعوت بعد از حجت، و حال آنکه گروه ضعیفان محدود به اعضای عادی جماعت، یعنی مستجبان بود. «اهل وحدت» در باور ایشان تنها حجت را شامل می‌شد، زیرا تنها او بود که به شخص امام به عنوان تجلی کلمه الهی و... حقیقت ربانی توجه داشت. ذات خود را به کلی از یاد برده بود، و حقیقتاً به کون روحانی



این فصل با شرح و بررسی تحولات تاریخی و مذهبی این فرقه در شبه قاره هند ادامه می‌یابد، و به دنبال آن ادامه فعالیت‌های نزاریان در زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی و تحولات شگرف این فرقه در ایران و سرزمینهای همسایه ایران (به‌ویژه در دوره قاجاریه) به طور مفصل و مشروح مورد بررسی و کنکاش قرار می‌گیرد.

این دگرگونی‌ها به ویژه در حدود سال ۱۹۱۰ میلادی در آداب و رسوم و اعمال مذهبی این فرقه نمود پیدا می‌کند، زیرا در این تاریخ رهبر نزاریان یعنی «آقاخان سوم تغییراتی در آداب و رسوم دینی پیروان خود در ایران به عمل آورد. وی به‌خصوص آن مراسم و شعائر مذهبی را که شیعیان ایران، مانند دیگر مسلمانان، فروغ دین می‌نامیدند و شامل احکام مثبت شریعت اسلامی همچون مراسم عبادت و نماز، طهارت، روزه، حج، و امثال آن می‌شد تغییر داد و ساده‌تر کرد. نزاریان ایران تا آن زمان این مراسم را بیشتر، شاید به لحاظ تقیه، به شیوه اثنی عشریان انجام می‌دادند. اما اکنون از آنان خواسته می‌شود که خود را قویاً از دوازده امامیان جدا سازند، و بر هویت خود به عنوان یک جامعه دینی علیحده تأکید گذارند. به عنوان مثال، اکنون آنها همه ائمه نزاری را که بدانها معتقد بودند، در آخر نمازهای یومیّه خود ذکر می‌کردند. در حقیقت، آنها اینک تنها ملزم به رعایت فرایضی بودند که مستقیماً از سوی امام حاضر و ناظرشان تأیید می‌شد.» (صص ۶۱۳، ۶۱۴)

بخش پایانی این فصل را شرح مفصل و مبسوطی از خدمات «آقاخان چهارم» یعنی امام فعلی نزاریان به خود اختصاص می‌دهد، در این بخش از اقدامات اصلاحی او در زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی، آموزشی و بهداشتی سخن به میان می‌آید و او را به عنوان رهبری مسلمان و متجدد با بینش و دید بین‌المللی که علاقه عمیقی به پیشبرد شناخت بهتر اسلام و میراث فرهنگی از خود نشان داده معرفی می‌کند. مؤلف در نهایت از مهاجرت هزاران نزاری به غرب (به‌ویژه بریتانیا، کانادا، و ایالات متحده آمریکا) از حدود سال ۱۹۷۰ میلادی به بعد به دلیل سیاستهای نامطلوب برخی از دولتهای آفریقایی یا آسیایی یاد می‌کند و خاطر نشان می‌سازد که: «پیروان فرقه مزبور در روزگاران جدید تحت رهبری دو آقاخان اخیر پیروزیهای قابل توجهی به دست آورده‌اند. نزاریان با توفیق گام در دنیای جدید گذارده‌اند، در حالی که به میراث خود ارجح می‌نهند، عقاید و هویت مذهبی خویش را به عنوان یک فرقه مذهبی حفظ کرده‌اند. نزاریان، با ایستادگی در مقابل قتل عامهای مفلولان و قتل و آزارهای بسیار بعدی، به راستی از آزمایش زمانه در گذشته، و در قرن بیستم به صورت یک جامعه مرفه و مترقی سر بیرون کرده‌اند. تجربه جامعه اسماعیلی نزاری معاصر که شامل چند میلیون نفر است، عرضه دارنده یک مورد استثنایی از موفقیت در جهان اسلام است که متأسفانه هنوز گرفتار فقر، جهل و تعصبات دینی است.» (ص / ۶۲۳)

چند نکته

این کتاب نخستین ترکیب جامع و مفصل از تاریخ پیچیده اسماعیلیه را عرضه می‌دارد، تحریر حاضر، پیشرفت تحقیقات جدیدی را که در متون ویراسته مختلف، تک نگاشتها، و مقالات به صورت فوق‌العاده پراکنده وجود دارد به خوبی منعکس می‌سازد، و آنها را در هم تلفیق کرده و به صورت داستانی خواندنی بیرون می‌آورد.^۶ از این گذشته، کتاب مورد نظر، از هر جهت، پژوهشی است جامع و

بی‌نظیر و مشارکتی است اساسی در مطالعات اسماعیلی، و از این به بعد، کتاب مرجع اصلی در این زمینه خواهد بود.

ذکر این نکته ضروری است که کتاب مذکور، چه از لحاظ روشنی سبک و نگارش و چه از نظر اطلاعاتی ارزشمند که در هر فصل ارائه می‌دهد، کاملترین اثری است که درباره موضوع پیچیده این فرقه شیعی اسلامی، می‌توانست نوشته شود.

به جز این، نکات برجسته دیگری در این کتاب جلب نظر می‌نماید، که برخی از آنها عبارتند از:

۱- دقت نظر و موشکافی نویسنده به هنگام بازگویی مسائل مختلف.

۲- استناد مداوم به مدارک و شواهد مستند و معتبر و ارائه اطلاعات مبسوط و مدلل.

۳- نقد عادلانه روایات و دیدگاه‌ها و روشن نمودن صحت و سقم هر یک از موارد مورد نظر.

۴- شرح و تبیین کامل اصطلاحات ویژه پیروان فرقه مورد نظر و ارائه مباحث دقیق ریشه‌شناسی

۵- پرداختن به مسائل تاریخی متعدد و ذکر جزئیات به منظور وضوح هر چه بیشتر مطالب و قضایا

۶- معرفی کامل شخصیت‌ها و ارائه زندگی‌نامه‌ای نسبتاً کامل از اقدامات و فعالیت‌های متفاوت آنها.

۷- پرهیز از هر گونه ابهام و تعقید.

۸- فزونی چشمگیر نکات تاریخی بر مسائل عقیدتی، فقهی و مذهبی.

۹- تقدیر و ستایش از بزرگان و کسانی که در راه شناساندن پیچیدگیهای عقیدتی فرقه اسمعیلیه و هموار نمودن این راه متحمل زحمات بسیاری شده‌اند.

۱۰- ارائه توضیحاتی کامل و مدلل درباره مسائلی همچون: تأویل، باطن، ستر، دوره قیامت، سلسله مراتب دعوت، ائمه اسماعیلی، گروه‌های متمایز پیروان این فرقه، تاریخ مقدس بشریت، نظام فقه اسمعیلی، و...

۱۱- ارائه شجره‌نامه‌ای کامل از ائمه اسمعیلی در پایان کتاب که در نوع خود کم‌نظیر است.

پی‌نوشت ها :

* لازم به ذکر است که در کتاب ماه دین ۷-۶ معرفی و نقد کوتاه و در عین حال ارزنده‌ای از این کتاب منتشر شد. از آنجا که تبیین

تفصیلی این کتاب مهم، ضروری می‌نمود بر آن شدیم تا با انتشار این «معرفی و نقد» بدین نیاز پاسخ گوئیم.

۱- cabalistic: سری و رمزی

۲- نام فرقه‌ای از اسماعیلیه که پس از مرگ «المستنصر بالله» پیروالمستعلی بالله احمد شدند، -المستعلی بالله: نهمین خلیفه از خلفای فاطمی

۳- یکی از شاخه‌های اسماعیلیه مستعلوی.

۴- از پیشگفتار پروفیسور مادلونگ استاد دانشگاه آکسفورد بر کتاب، لازم به تذکر است که مطالبی مشابه همین مضمون در ضمیمه ادبی تایمز (TLS) آمده است.

۵- مجله انجمن آمریکایی مطالعات شرقی.

۶- مجله خاورمیانه

